

گنجی و فلسفه ای نو

بخش سوم

گفتگوی هومر آبرامیان با کدبان حسن اعتمادی از رادیو سداى شما در سوئد www.sedayeshoma.se
پنجشنبه بیست و هفتم جولای 2006

چه بلایی به سر باغ آمد؟
که نه برگش سر سبز
نه گل اش شاداب است،
سر آن شاخه که یک روز قناری می خواند،
زیر آن بوته که قمری می زیست،
شیون بوم و کلاغ است امروز،
باغ، از درد چه داغ است امروز؟

چه بلایی به سر باغ آمد؟
سرو و سوسنبر و نیلوفر و یاس ،
ریشه در خون دارند ،
قهر کرده خورشید،
لجن آبشخور بید،

چه بلایی به سر باغ آمد؟
تاک، این چشمه ی زاینده ی شور،
روشنی بخش و فزاینده ی نور،
اسکلت گونه فتاده بر خاک ،
می کند شکوه ز قومی سفاک،
می رسد ناله ی او تا افلاک،
می کشند اره به پایت ای تاک؟
جان مستان به فدایت ای تاک.

چه بلایی به سر باغ آمد؟
کان اقاقی ی در خانه ی ما هم حتی
که نه شرقی و نه غربی و نه شاه الهی ست،
مشت ها می خورد از بوی شناور در باد،
بوی مردار و کفن،
بوی عمامه و نعلین و سر و ریش و دهن.

آن درخت و من و دل
داستان ها داریم

ماه نوروز که از میکرده ی ابر بهار
می نابی می زد ،
مست می شد،
نفس اش بوی محبت می داد،
حرف می زد با من ،
و شروع سخنش ،
بسم بسم الله بود،
من خداوندم را،
از وسط های همان شاخ اقاقی جستم،
آن درخت الله بود،
آن درخت الله بود.

آن درخت و من و شب،
داستان ها داریم
امتحانات نهایی و نخوابیدن ها،
دلهره داشتن و بیهوده خندیدن ها،
راستی در دل شب،
پشت آن پنجره ی بالایی،
سایه ی دختر همسایه چه حالی می داد،
آن طرف، دور تر از تیر چراغ،
گر هراس از نگهی تند مجالی می داد،
دست هایی که به هم می پیوست،
بوسه هایی که چو گل وا می شد ،
شب و مهتاب و کتاب و گل و می،
عشق ...
آنجاست که پیدا می شد.

کوچه باغ از نفس باد صبا محروم است،
ساز و سرنا و دهل محکوم است ،
چون که چوب و دهلش را به فلک می بندند،
دهلی از ستم چرخ و فلک مغموم است،
چه بلایی به سر باغ آمد؟

باغبان سستی کرد؟
یا که خاکش همه از ریشه و بن مسموم است؟
راستی،
چه بلایی به سر باغ آمد.

دوستان گرامی درود بر شما؛ چامه ی دل انگیزی را که خواندم از ایرانیار گرامی و دوست ارجمندم کدبان مسعود سپند بود، پیشتر نیز از چامه های شورانگیز این سخنسرای توانا برایتان خوانده بودم، سخن مسعود مانند پولادی آتشین تا بن استخوان فرو می نشیند و تاریکترین لایه های روان آدمی را گرما و روشنایی می بخشد، درود می فرستم به مسعود گرامی و درود می فرستم به همه ی آزاده زنان و بزرگمردان ایرانی که دل در گرو مهر ایران دارند.
در چند هفته ی گذشته اکبر گنجی بیشترین نگاهها را بسوی خود برانگیخت و توانست در کانون خبر ها جا بگیرد.

راستی این است که سخنان گنجی بخودی خود نمی توانستند نگاه بسیاریان را بسوی او برانگیزند، ولی جایزه ای که به او داده شد از یکسو و سخنرانیها و گفتگوهای پیاپی رادیو تلویزیونی او از سوی دیگر، و واکنش دو گروه سازگار و ناسازگار با سخنان او، دست بدست هم دادند و اکبر گنجی را در کانون خبرها فرا نشانند.

بنیاد فرهنگ ایران از همان نخستین روزهای آغاز به کار خود تاکنون که پانزدهمین سال مبارزه ی فرهنگی را پشت سر می گذارد، همواره کوشیده است تا از هر گونه جهت گیری «سیاسی» دور بماند و خود را درگیر اینگونه تنش های بدهنجار نکند. این درست است که **آیینهای کشورداری و شهر آرای** را نمی توان جدای از فرهنگ یک ملت به شمار آورد، چرا که «سیاست» بخشی از فرهنگ است و یک نهاد فرهنگی نمی تواند نسبت به آن بی انگار بماند، ولی شوربختانه «سیاست بازان» ما از واژه ی «سیاست» همان برداشتی را کرده اند که در واژه نامه ها آمده است نه آن چیزی را که از آن دریافت می شود، برای نمونه: خود واژه «سیاست» بجم: آزمودگی - کاردانی - کارآمدی - کارکشتگی است ولی بجم: **پشت هم اندازی - دورویی - نیرنگبازی - ترفندگری - کیفررسانی - سزا - شکنجه و آزار** نیز آمده است.
برای روشن تر شدن این سخن به چند نمونه از همکرد های این واژه در لغت نامه ی دهخدا نگاه می کنیم .

سیاست راندن: = مجازات کردن - عقوبت کردن،

سیاست کردن: = حکومت کردن - عقوبت کردن بطور رسوایی و افتضاح!!

سیاستگاه: = قتلگاه- جایی که در آن اجرای سیاست و عقوبت می کنند.

سیاستگر: = سفاک - خونریز - عقوبت دهنده - جلاد!!

سیاستمدار: = سیاس - سیاستگر - سفاک - خونریز!!

ترزیاتان یا مترجمین ما بی آنکه به سرشت و درونمایه ی این واژه ی بدهنجار تازی بنگرند آنرا بجای واژه Politics یونانی بکار بردند و با این ندانم کاری خود آسیب بزرگی بر پیکر فرهنگ ایرانزمین زدند.

ما در زبان پارسی بجای Politics یونانی، واژه های **کشور داری - کشورگردانی - کشور آرای** - شهریار - **شهر آرای** را داریم که از Politics یونانی، هم رساتر و هم فراخدامن ترند.

روزی که «سیاست بازان» ما «سیاست» را کنار بگذارند و برای بهبود کارهای کشورداری از شالوده های بنیادین فرهنگ ایران یاری بگیرند، آن روز بنیاد فرهنگ ایران در کنار آنان خواهد ایستاد، ولی تا آن زمان کوشش بسیار بکار خواهد گرفت تا خود را از اینگونه تنش های «سیاسی» دور نگهدارد، مگر آنجا که «سیاست بازان» ما پا را از گلیم خود فرا تر برده و بخواهند از دستمایه های فرهنگی به سود آرمانها ی

خود بهره برداری کنند، آنجا است که بنیاد فرهنگ ایران خاموش نخواهد نشست و به اندازه ی توانایی خود خواهد کوشید تا از اینگونه دستبازیه‌ها جلو گیری کند.

از همین رو بود که در هر دو گفتار پیشین یاد آوری کردم که من به پیشینه ی **سیاسی** اکبر گنجی و پشتک وارو زندهای او کاری نخواهم داشت، ولی آنجا که اکبر گنجی فلسفه ای نو می آورد که: **« ببخش ولی فراموش مکن »** درست در همین جا به فرهنگ ایران دستبازی کرده است!!.

این سخن پیش از آنکه یک گفتمان « سیاسی» باشد یک جستار فرهنگی است، نمی توان چنین سخنی را نادیده گرفت و میدان را برای اکبر گنجی و همتایان او خالی گذاشت، این فلسفه نه تنها در پیاله ی فرهنگ ایران نمی گنجد بلکه از بیخ و بن با آن سازگار است، گنجی هنوز این نکته را در نیافته است که: آنکس که می بخشد (فراموش می کند) ، و آنکس که فراموش نمی کند (هنوز نبخشیده است!!).

فرهنگ ایران میان بخشش و فراموشی از یکسو، و کین خواهی و دادگری از سوی دیگر، بگونه ای مرزبندی کرده است که چینه ها را از راه دور می توان دید و شایست و ناشایست را شناسایی کرد.

در یک سوی این چینه ها : **مهر گستری - جوانمردی - جوانزنی - و بخشش و دهشمندی...** و در آنسوی چینه ها : **کین خواهی و دادگری و دادگستری** جا گرفته اند. در اینجا به چند نمونه از دادگستری در فرهنگ ایران اشاره می کنم:

سلم و توردو برادر زیاده خواه و کم خرد، برادر نیک سرشت و خردمند خود ایرج را می کشند، فریدون فرخ آن دو خونی را که فرزندان دلبد خود او بودند هرگز نبخشید و تا زمانی که داد را در باره آنها به جا نیاورد آرام نگرفت و چشم از جهان فرو نیست.

منوچهر نبیره ی فریدون که به خونخواهی پدر بزرگ به جنگ با عموهای خود شتافته است به سلم که برادر و کشنده ی پدر بزرگش بود می گوید:

بکشتی برادر ز بهر کلاه	کله یافته چند پویی بره
کنون تاجت آورده ام ای شاه و تخت	ببار آمد آن خسروانی درخت
ز تاج بزرگی گریزان مشو	فریدونت گاهی بیاراست نو
درختی که پروردی آمد ببار	بیابی هم اکنون برش در کنار
گرش بارخار است خود کشته ای	و گر پرنیان است خود رشته ای
چو در گورتنگ استوارت کنند	همه نیک و بد در کنارت کنند
همی تاخت اسب اندرین گفتگوی	یکایک به تنگی رسید اندر او ی
یکی تیغ زد بر بر و گردنش	به دو نیمه شد آن خسروانی تنش

و به تور که برادر دیگر سلم و کشنده ی پدر بزرگ او بود می گوید:

ببری سر بیگناهان چنین	ندانی که جوید جهان از تو کین
یکی نیزه انداخت بر پشت او ی	نگونسار شد خنجر از مشت او ی
ز زین برگرفتش بکردار باد	بزد بر زمین داد مردی بداد
سرش را همانگه زتن دور کرد	دد دام را از تنش سور کرد

فریدون هنگامی که پیرانه سر، سر دو فرزند خود را در پیش پای خود دارد می گوید:

هم از بد خوئی هم ز کردار بد بروی جوانان چنین بد رسد

رستم که در همیشه ی تاریخ، ابر مرد آرمانی ملت ایران بوده است پتیارگیها ی سودابه را که به کشته شدن سیاوش انجامید هر گز نبخشید و او را در برابر چشمان شگفت زده ی کیکاوس با خنجر به دو نیم کرد، رستم با خشمی سزاوار به کیکاوس می گوید:

ترا عشق سودابه و بد خویی ز سر بر گرفت افسر خسروی
کنون آشکارا ببینی همی که بر موج دریا نشینی همی

کیخسرو که در رزم نامه ی ایران شهریار شهریان و نماد تمام نمای رادی و جوانمردی است خون پدرش سیاوش را بر افراسیاب تبهکار که پدر بزرگ مادری خودش بود نبخشید.
هنگامی که افراسیاب در بند او گرفتار آمده و در خواست بخشش می کند کیخسرو می گوید : تو برادر بیگناه خودت را که هیچ بدی بر کسی روا نداشته بود ناجوانمردانه کشتی، برای دستیازی بر تاج و تخت ایران، نوذر پادشاه بیگناه ایران را از میان برداشتی:

زدی گردنش را به شمشیر تیز	بر انگیختی از جهان رستخیز
سه دیگر سیاوش که چون او سوار	نبیند کسی در جهان یادگار
بریدی سرش چون سر گوسپند	همی بر گذشتی ز چرخ بلند
تو باب مرا از چه کردی تباه	چنین روز بد را نکردی نگاه
بکردار بد تیز بشتافتی	مکافات بد را بدی یافتی
<u>کنون روز یاد آفره ایزدی است</u>	مکافات بد را ز یزدان بدی است
بشمشیر هندی بزد گردنش	بخاک اندر افکند نازک تنش

کاوه ی آهنگر به خونخواهی پسران خود تا واپسین دم در کنار فریدون ایستاد و با ضحاکیان رزمید و آنان را به سزای کردار زشتشان رسانید.
هنگامی که ضحاکیان از کاوه می خواهند که نوشته ی سرپایا دروغینی را که بر دادگری ضحاک گواهی می داد دستینه بگذارد :

خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از مهر کیهان خدیو
همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دلها بگفتار اوی

امروز هم اصلاح طلبان رژیم جمهوری اسلامی و هواداران اسلام دموکراتیک که همان ضحاکیان زمان مایند می کوشند تا کاوه های ما را به پذیرفتن محضر ضحاک بر انگیزند و تبهکاری های او و مارهای دوشش را ببخشایند:

همه سوی دوزخ نهادند روی سپردند دلها بگفتار اوی

این درست است که در فرهنگ ایران جان «مقدس» است، ولی در راستای همین «تقدس جان» است که هر بزهی را نمی توان بخشید، آن کودک شش ساله ای که درخیمان جمهوری اسلامی، شباهنگام یکی پس از دیگری در برابر چشمان هراسیده ی او به مادرش دستیازی می کردند، چگونه می تواند این بزه کاری را ببخشد ولی فراموش نکند؟؟ گنجی این سخن یاوه را از کجا آورده است؟؟.

پدری که بامدادان در خانه اش را کوفتند و به او خبر دادند که دیشب دخترت را تیرباران کردیم ولی پیش از تیرباران کردن بکارتش را برداشتیم تا مبادا در ردیف پاکره های بهشتی جا بگیرد ... چگونه می تواند اینهمه درژمنشی شما تبکاران سیه دل را ببخشاید ولی فراموش نکند؟؟ چرا باید ببخشد؟؟ و اگر بخشید چرا باید فراموش نکند؟؟ این پرت و پلاها برای چیست؟؟

شوهری که به همسر آبستنش دستیازی کردید چگونه می تواند شما افعی زادگان اهرمن خو را ببخشاید ولی فراموش نکند ، فراموش نکند که چه بشود؟؟... که تا جاودان این کوله بار پر از رنج کینه را بر دوش خود بکشاند؟؟

مادری که نو جوان هفده ساله اش را تیر باران کردید و پروانه ندادید که بر پیکر بیجان فرزندش سوگواری کند و با فریاد های جگر خراش خود خواب را در چشم آسمانیان بلرزاند، چرا باید شما آدمکشان بی آبرو را

ببخشاید؟؟ این چه یاهو ای است که شما اهرمن زادگان سر داده اید؟؟ مگر می شود بزهدکاریها ی شما تازی پرستان ایران ستیز را بخشید و به سزای تیهکاری هایتان نرسانید:

تو باب مرا از چه کردی تباه؟؟
چنین روز بد را نکردی نگاه؟؟
بکردار بد تیز بشتافتی
مکافات بد را بدی یافتی
کنون روز یاد افره ایزدی است
مکافات بد را ز یزدان بدی است

آن روزی که «دیو مقدس» فرزندان ایرانزمین را بر بالای بام خانه اش به رگبار مسلسل بسته بود، شما بچه ضحاک ها فریاد برداشته بودید: امام اعدام کن، اعدام کن ... ولی امروز که چراغ زندگانتان در گذرگاه باد است می خواهید این مردم رنج کشیده و خاتمان بر باد رفته که ماییم شما پتیارگان اهرمن خو را ببخشاییم؟؟ شما ناکسان که هرگز بویی از جوانمردی نبرده اید هنوز هم می توانید ما را ترور کنید همچنانکه کوروش آریامنش و فریدون فرخزاد و بس بسیاران دیگر از فرزندان دلاور ایرانزمین را ترور کردید ، ولی نمی توانید از ما درخواست بخشش کنید ، فرهنگ ایران چنین پروانه ای را به ما نمی دهد که ضحاک و افراسیابهای زمانه ی خود و پادو هایشان را ببخشاییم:

درختی که پروردی آمد ببار!!
بیابی هم اکنون برش در کنار!!
گرش بارخار است خود کشته ای
و گر پرنیان است خود رشته ای
چو در گورتنگ استوارت کنند
همه نیک و بد در کنارت کنند

بیشک در این گروه بد کاران هستند بسیاری که بزه شان شایان بخشش است ، کسانی که دستشان بخون فرزندان ایرانزمین آلوده نگردیده است، ملت ایران اینگونه فرزندان فریب خورده را که با سری افکنده به خانه پدر برگردند با مهربانی درآغوش گرم خود جا خواهد داد و گناهایشان را خواهد بخشید، و هنگامی که بخشید همه چیز را فراموش کرده است!! مگر می شود گناه کسی را بخشید ولی فراموشش نکرد؟؟ دانسته نیست که اکبر گنجی این فلسفه را از کدامین صندوقچه ی اسلامی بیرون کشیده است!! چنین فلسفه ای نه تنها با فرهنگ ایران، بلکه با سخنان مسیح نیز که بزرگترین بخشنده نام گرفته است سرسازگاری ندارد، در مسیحیت هم برخی از گناهان هرگز بخشوده نمی شوند، برای نمونه، عیسی در آیه ی سی و یکم باب دوازدهم انجیل متی می گوید: از این رو شما را می گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می شود، ولی کفر به روح القدس هرگز عفو نخواهد شد.

و باز در آیه ی بیست و نهم باب سوم انجیل مرقس می گوید: هر آینه به شما می گویم که همه گناهان از بنی آدم آمرزیده می شوند و هر قسم کفر که گفته باشند لیکن هر که به روح القدس کفر گوید تا به ابد آمرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود.

آیا ستمی که شما فرزندان خالد ابن ولید و سعد ابی وقاص و یزید ابن مهلب بر فرزندان پاک سرشت ایرانزمین روا داشتید، کمتر از کفر به روح القدس است؟؟

راهی که اکبرگنجی برای فریب مردم ایران و جهان برگزیده است درست همان راهی است که خمینی و خاتمی رفتند و توانستند با ترفندهای دروغین خود ما مردم ساده اندیش و زود باور ایران را دچار تیره روزگاری کنند، در اینجا به یکی از این همسانیهایی میان گنجی و خمینی اشاره می کنم:

در نشست روز سیزدهم جولای در انجمن خبرنگاران خارجی در لندن یکی از پرسشگران از گنجی پرسید:
« در ایران آینده که آزادی و دموکراسی خواهد بود با اقلیتهای مذهبی و قومی (بطور مثال با هموطنان بهایی) که تحت حکومت جمهوری اسلامی زجر زیادی کشیده اند چگونه رفتار خواهد شد و حقوق شهروندی ایشان به چه صورت رعایت خواهد شد؟» .

گنجی در پاسخ می گوید: « درچنان جامعه ی آزادی همه ی شهروندان اعم از بهایی مسیحی و اقوام ایرانی حقوق مساوی خواهند داشت و با آنها بطور یکسان رفتار خواهد شد. یک فرد بهایی هم انسان است و باید با او همانطور که با یک مسلمان رفتار می شود رفتار شود!!»

از آنجا که ما ایرانیان یاد و ویرتاریخی نداریم، پرسش کننده و پاسخگو هر دو فراموش کرده بودند که درست چند هفته پیش از آمدن خمینی به ایران چنین پرسشی درست با همین واژه ها از او هم پرسیده شد و ایشان هم درست همین گونه پاسخ فرمودند. در اینجا به چند نمونه از این پرسشها و پاسخ ها اشاره می کنم تا شما یاران خوب ایران همسانی این پدر و پسر را به روشنی دریابید و دنبال شناسنامه شان نگردید:

در روز هجدهم آبان ماه پنجاه و هفت در گفتگو با خبرنگاران برزیلی، انگلیسی، تایلندی، ژاپنی، و آمریکایی از خمینی پرسیده شد: حضرت آیت الله، برای جا نشینی رژیم کنونی شما خواستار جمهوری اسلامی هستید، چنین دولتی آیا آزادیهای دموکراتیک را برای همه ی مردم تضمین خواهد کرد؟

حضرت آیت الله خمینی که آمریکایی ها در آن روزها او را « مرد مقدس» می نامیدند در پاسخ فرمودند: « دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است!! و برای همه ی اقلیتهای مذهبی آزادی به طور کامل هست!!...» .

در فردای همان روز یعنی نوزدهم آبانماه 57 در گفتگوی با خبرنگاران آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، و اسپانیایی خبرنگار دیگری از او پرسید: « حضرت آیت الله، چندی است که اقلیتهای مذهبی مثل یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان احساس ترس و ناراحتی می کنند ، وضعیت آینده ی آنها را در یک حکومت اسلامی چگونه می بیند و چه نظری دارید؟ بخصوص که در کشورهای غربی این گونه برخوردها را با اقلیتها به عنوان یک نوع نژاد پرستی تلقی می کنند.»

حضرت آیت الله فرمودند: تمام مطالبی که اخیرا پخش شده تبلیغاتی است که شاه بر ضد این نهضت به راه انداخته است!! اسلام نسبت به این اقلیتها احترام قائل است!! ... ما موظفیم از آنها نگهداری کنیم!!» باز در فردای همان روز یعنی روز بیستم آبان ماه نماینده ی مجله ی عربی زبان « القوم العربی» از « مرد مقدس» پرسید: اقلیت های مذهبی در حکومت اسلامی دارای چه حقوقی هستند؟
مرد مقدس فرمودند: « تمام اقلیتهای مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند و حکومت اسلامی خود را موظف می داند تا از حقوق و امنیت آنان دفاع کند و آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند!!» .

چند روز پس از آن در روز بیست و چهارم همان ماه نماینده ی روزنامه ی آلمانی (دنیای سوم) از حضرت آیت الله مقدس پرسیدند: « ایرانی بودن یک موقعیت ملی مستحکمی را بوجود آورده است که تناقضات چندان را بین اقلیتهای مذهبی از قبیل یهودیها، مسیحی ها و یا روحانیون اقلیتها در ایران بوجود نیاورده است، در حکومت مورد نظر شما روابط بین اقلیتها چگونه خواهد بود؟؟»

حضرت آیت الله مقدس که یک پایشان در ماه و پای دیگرشان در نوفل لوشاتو بود فرمودند: « اسلامی بودن بیش از ایرانی بودن بین افراد ملت ایران روابط مستحکم برقرار کرده است ، اقلیتهای مذهبی نه تنها آزادند بلکه دولت اسلامی موظف است از حقوق آنها دفاع کند، و دیگر اینکه هر ایرانی حق دارد که مانند همه ی افراد از حقوق اجتماعی برخوردار باشد، مسلمان یا مسیحی و یا یهودی و یا مذهب دیگر

فرقی ندارد.

چند روز پس از آن در روز هشتم آذرماه 57 در گفتگوبا خبر نگاران نروژی و فاینانشال تایمز لندن و یک روزنامه ی تونسی از مرد مقدس که در آن روزها گاندی را هم به شاگردی خود نمی پذیرفت پرسیده شد: آیا دولت جدید مورد نظر شما صد در صد اسلامی است؟ به این معنی که درحکومت آینده محلی برای یهودیان مسیحیان و سایر اقلیتهای مذهبی خواهد بود؟؟.

مرد مقدس فرمودند : البته که در حکومت اسلامی محلی برای اقلیتهای مذهبی وجود دارد...!!

ولی با مزه تر از همه ی اینها سخنان این مرد مقدس ماه نشین در پاریس بود که در روز بیست و پنجم آذرماه 57 فرمود: **ما تکلیفمان را با آنها (اقلیتها) می دانیم چیست، به این یهودیها کسی حق ندارد تعرض بکند، اینها در پناه اسلام و مسلمین هستند، نه یهودیها ونه به نصاری، کسی حق ندارد تعرض بکند به اینها ، اخیرا به بهایی ها تعرض کردند!!، این تعرض را دولت کرده ، یک نظر شیطنت دارند اینها ، به این نظر شیطنت اینها اعتنا نکنند مسلمین، اینها می خواهند سایر طبقات را به مسلمین بشورانند ، شما اعتنا نکنیدبه اینها...!!**

خواهش می کنم این شیوه ی سخن گفتن امام بزرگوار را با آن شیوه ی سخن گفتن که به خبر نگاران خارجی پاسخ می دهد با هم برابر بگذارید تا به آسانی در یابید که آنکس که به خبر نگاران خارجی پاسخ می داد خمینی نبود، مرد مقدس!! دیگری بود که نمی دانم کیست، ابراهیم یزدی؟؟ قطب زاده؟؟ بنی صدر؟؟ من نمی دانم!! ولی هر چه بود توانست آنچنان از آمریکاییها دلبری کند که آب از لب و لوجه شان سرازیر شد و او را « مرد مقدس » نامیدند!!.

و در سخنرانی روز یکم دی ماه همان سال باز در پاریس فرمود: « تبلیغاتی هست منجمله راجع به اقلیتهای مذهبی ، اینها تبلیغ کرده اند اگر یک حکومت اسلامی پیدا بشود یهودیان را چه خواهند کرد، بهاییان را چه خواهند کرد، نصاری را چه خواهند کرد، زرتشتیان را چه خواهند کرد، اینها را خواهند قتل عام کرد و چه !! ای حرف غلط است بسیار، ما این یهودیها هم که از ایران رفتند و بازیشان دادند و رفتند به اسراییل و الان گرفتارند در آنجا به دست این یهودیها!! و اسراییلی ها ی آمریکا که آمده اند اینها، یا از دولتهای دیگر رفته اند آنجا ما اگر انشاء الله یک حکومت اسلامی تاسیس شد آنها را دعوت می کنیم ، یهودیها را دعوت می کنیم، خوشرفتاری دولت اسلامی رفتار می کند!! گوینده ی این سخنان همان کسی است که می گفتند چندین زبان می داند!! ابکاش در میان آن چندین زبان اندکی هم پارسی یاد گرفته بود !! .

باز در گفتگو با تلویزیون سویس در روز هجدهم دیماه 57 باز از مرد مقدس پرسیده شد:

سیاست کلی شما راجع به اقلیتهای مذهبی در آینده چیست؟؟

حضرت آیت الله ماه نشین فرمودند: **اقلیتها ی مذهبی در آینده آزاد هستند و در ایران در رفاه زندگی خواهند کرد و ما با آنها با کمال انصاف و مطابق با قانون عمل خواهیم کرد، آنان برادران ایرانی ما هستند،** باز به دگر گونی شیوه گفتار بنگرید!!

در گفتگوی با خبرنگاران خارجی در روز 21 بهمن ماه 57 در تهران از او پرسیده شد: « آیا در جمهوری اسلامی مذاهب آزادی عمل دارند...؟

حضرت آیت الله خمینی که راه درازی را از ماه تا جماران فرود آمده بودند در پاسخ فرمودند: **همه ی اقلیتهای مذهبی در اسلام محترم هستند و همه گونه آزادی دارند ما با هیچ بشری ضدیت نداریم ...**

آن روز خمینی دروغ می گفت و دروغگویی خود را می دانست، وامروزهم اکبر گنجی دروغ می گوید و دروغگویی خود را می داند!!

آن روز خمینی گفت: در حکومت اسلامی برای همه ی اقلیتهای مذهبی آزادی به طور کامل هست!!... کسی حق ندارد تعرض بکند به اینها» .

ولی هنوز یکسال از نشستنش بر اریکه فرمانروایی ایران نگذشته بود که همه ی دبستانها و دبیرستانهای یهودیان و آشوریان و ارمنیان را بستند و بنام پاکسازی!! شمار بزرگی از دست اندرکاران کادر آموزشی را از کار برکنار کردند... کتابهای درسی و آموزش دینی را بدلخواه خود دستکاری نمودند... کشیش شریفیان (کشیش کلیسای اسقفی کرمان را یکسال تمام در زندان انفرادی نگهداشتند)... کشیش ارسطو سیاح را در شیراز کشتند... بهرام دهقانی تفتی پسر اسقف حسن دهقانی تفتی را در خانه ی خودش ترور کردند... و خبرنگارانی که در نوفل لوشا تو با خمینی گفتگو کرده بودند، خیر به دار کشیده شدن کشیش حسین سودمند را در مشهد با آب و تاب فراوان در روزنامه های خود نوشتند... هنوز این خبر از دهان ها نیفتاده بود که اسقف هایک هوسپیان مهر اسقف کلیسای پنطیکاستی ایران، و کشیش تاتاووس میخاییلیان و کشیش مهدی دیباج بدست فرزندان مرد مقدس و برادران دینی اکبر گنجی ترور شدند... و این نهضت همچنان ادامه دارد!!

آن روز خمینی گفت: **اخیرا به بهایی ها تعرض کردند!!**، این تعرض را دولت کرده ، یک نظر شیطنت دارند اینها ، به این نظر شیطنت اینها اعتنا نکنند مسلمین، اینها می خواهند سایر طبقات را به مسلمین بشورانند ، شما اعتنا نکنید به اینها ...!! **مسلمان یا مسیحی و یا یهودی و یا مذهب دیگر فرقی**

ندارد. ما با هیچ بشری ضدیت نداریم ...

ولی هنوز پایه های حکومت ننگینش رادرست استوارنکرده بود که کشتار بزرگ بهاییان را در سراسر ایرانزمین آغاز کرد و هم میهنان بهایی ما را با بیشرمانه ترین چهره از میان برداشت، آنان که توانستند بگریزند خان و مان رها کردند و به کشورهای آزاد جهان گریختند و آنان که نتوانستند بگریزند، همه ی دارش و دسترنجشان را بزور از آنان گرفتند و خودشان را به جوخه های مرگ سپردند .

آن روز خمینی گفت: **اقلیتهای مذهبی در آینده آزاد هستند و در ایران در رفاه زندگی خواهند کرد و ما با آنها با کمال انصاف و مطابق با قانون عمل خواهیم کرد، آنان برادران ایرانی ما هستند، ...**

ولی هنوز چند ماهی از این سخن نگذشته بود که آیت الله دستغیب در گفتگویی با روزنامه ی کیهان گفت: **« حضور اقلیتهای دینی به صلاح ما نیست !! »...**

در نخستین سال پاکگیری جمهوری اسلامی، در شهر اورمیه که بیشترین شمار آشوریهای ایران را در بر گرفته است، مردم از خریدن هرگونه کالای خوراکی از فروشندگان مسیحی و یهودی باز داشته شدند... مسیحیان و یهودیان از پست های دولتی کنار گذاشته شدند...

و همین چندی پیش در خبر ها بود که جوانان آشوری و یهودی و دیگر اقلیتهای مذهبی نمی توانند در آزمون کنکور دانشگاه انباز شوند، **اینچنین است آیین برادری و برابری در فرهنگ اسلامی!!**

آن روز آیت الله خمینی فرمودند: **اسلام نسبت به اقلیتهای احترام قائل است...**

چند سال پس از آن، مرد مقدی دیگری بنام حضرت آیت الله جنتی در آیینی بنام (یاد واره ی سرداران شهید) فرمودند: **بشر غیر از اسلام همان حیواناتی هستند که روی زمین می چرند و فساد می کنند.**

این فرموده ی حضرت آیت الله جنتی اگر چه با واکنش های تندی از سوی برخی از هم میهنان ما روبه رو گردید ولی از دیدگاه اسلام شناسی سخن درستی بود!! شوریختانه کسانی که بر این سخن و گوینده ی آن خرده گرفتند کمترین شناختی از اسلام نداشتند و گرنه بجای خرده گرفتن بر این پیرمرد بیچاره ی راستگو که خود یکی از قربانیان اسلام است!! از خود اسلام خرده می گرفتند!! نه از جنتی، تنها دگر گونی میان خمینی

و جنتی در این بود که آن روز خمینی در پایگاه توانمندی نبود و بناچار «**تقیه می کرد**» و دروغ می گفت ولی حضرت آیت الله جنتی در پایگاه توانمندی بود و نیازی به «**تقیه**» نمی دید و با تکیه بر آیه های روشن قرآن سخن می گفت، برای نمونه در مورد حیوان بودن نامسلمانان، در آیه ی 171 سوره ی بقره آمده است: مثل کافران در شنیدن سخن انبیا و درک نکردن معنای آن چون «**حیوانی**» است که آوازش کنند درک نکرده جز صدایی نشنود کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق کر و لال و کورند زیرا عقل خود را در کار نمی بندند.

و در آیه 22 سوره ی انفال می گوید: بدترین «**حیوانات**» نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لال اند و در آیات الله تعقل نمی کنند .

در آیه ی 88 سوره ی نحل فساد غیر مسلمان را بروشنی نشان می دهد و می فرماید: آنکه خود کافر شدند و راه الله را نیز بر مردم بستند، ما آنها را به کیفر **افساد و اخلال** در کار خلق عذابی فوق عذاب بیفزاییم. و در آیه های ششم تا دوازدهم سوره ی بقره باز در همین زمینه می گوید: ای رسول ما، کافران را یکسان است بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد مهر خدا بر دلها و پرده برگوشها و چشمهای ایشان نهاد و ایشانرا عذابی سخت... و گروهی از مردم منافق گویند که ایمان آورده ایم به الله و روز قیامت و حال آنکه ایمان نیاورده اند می خواهند تا الله و اهل ایمان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را و این را از سفاقت نمی دانند دلهای آنان مریض است پس الله بر مرض ایشان بیفزاید و آنها راست عذاب دردناک بدین سبب که دروغ می گویند ، چون مومنان به آنان گویند که در زمین **فساد** مکنید پاسخ دهند که تنها ما کار به صلاح می کنیم.

برای اینکه «**کافران**» را بشناسیم و بدانیم که این «**کافران**» کیستند که شایسته اینهمه دشنامگویی و عذاب دردناک دانسته می شوند... که مانند حیوانات اند... که زمین را فاسد می کنند... که باید کشته بشوند... که باید زمین را به خونشان رنگین کرد... که باید دست و پایشان را وارون یکدیگر برید... که باید آنان را از خانه ها و شهرهایشان آواره کرد... که باید زنان و کودکانشان را به بندگی و غلامی فروخت ... و بسی باید ها ی دیگر از این دست، به آیه چهل و سوم سوره ی رعد نگاه می کنیم آنجا که می فرماید: «**کافران بر تو اعتراض کنند که تو رسول خدا نیستی ...**»!! پس دانسته شد که کافران کسانی هستند که محمد را رسول الله نمی دانند!!

و در آیه ی 105 سوره ی بقره می فرماید : **هرگز کافران و اهل کتاب و مشرکان مایل نیستند که بر شما خیری از جانب الله برسد ...** بدین ترتیب دانسته می شود که اهل کتاب در ردیف کافران اند، بنا براین همه ی مسیحیان، یهودیان، بوداییان، هندویان، بیخدایان، و البته بس بسیاریان دیگر همه **حیواناتی هستند که زمین را فاسد می کنند.**

خمینی بهتر از هر کس دیگری قرآن را می شناخت، بنا بر این نمی توانست این **حیوانات** را با مسلمانان و مومنین برابر بشمارد، ولی آن روز در پاریس نمی توانست سفره ی دلش را پیش خبرنگاران جهان بگشاید و مانند آیت الله جنتی سخن راست بگوید، پس به «**تقیه**» روی آورد و به دامن دروغ چنگ انداخت!! «**تقیه**» دستاویز بسیار خوبی است برای دروغ گفتن و شرم نکردن از خدا و بنده ی خدا!! چنین دستمایه ای در دینهای دیگر یافت نمی شود!! البته ، توده ایها کم و بیش چیزی همانند آنها دارند آنجا که می گویند : «**هدف وسیله را توجیه می کند!!**» ولی هنوز تقیه بهتر از آن است، چون هم دنیا را دارد هم آخرت را!!

آن روز خمینی «**تقیه**» می کرد و دروغ می گفت، امروز اکبر گنجی «**تقیه**» می کند و دروغ می گوید که: همه ی شهروندان اعم از بهایی مسیحی و اقوام ایرانی حقوق مساوی خواهند داشت و با آنها بطور یکسان

یک فرد بهایی هم آدم انسان است و باید با او همانطور که با یک رفتار خواهد شد . مسلمان رفتار می شود رفتار شود!!

برای اینکه نشان دهم که اکبر گنجی آگاهانه دروغ می گوید و دروغگویی خود را می داند، به سراغ حجت الاسلام محسن کدیور می روم که از یاران و پشتیبانان رده ی یکم اکبرگنجی بشمار می رود، این اسلام شناس نامی که در اسلام شناسی او کمترین شکی نمی توان داشت، در گفتگوی با ماهنامه ی آفتاب شماره 27 تیر ماه 82 می گوید:

... مسلمان آزاد نیست دین خود را تغییر دهد چه به دینی مثل مسیحی و بودایی، چه به کفر والحاد. مرتد به شدت مجازات می شود، مرتد فطری اعدام می شود همسرش بر او حرام می شود « ولی بر پاسداران و دژخیمان زندان حرام نمی شود!!» اموالش بین ورثه اش تقسیم می شود. مرتد ملی سه روز امکان توبه دارد در روز چهارم همان احکام اعدام در باره ی او اجرا می شود. بهاییان یا مرتد فطری اند یا مرتد ملی، گنجی از کدام برابری میان بهایی و مسلمان سخن می گوید؟؟

زن مسلمانی که مرتد « بخوانید بهایی » شده باشد همسرش بر او حرام می گردد اگر توبه نکرد به حبس با اعمال شاقه محکوم می شود تا زمانی که توبه کند یا بمیرد.

... مسلمان آزاد نیست به لحاظ نظری اموری که در عرف متشرعه از دین اسلام دانسته می شود انکار کند ، اگر مسلمانی امری را انکار کند که در عرف دینی زمان ضروری دین و در نتیجه ملازم با انکار رسالت یا تکذیب پیامبر یا تنقیص شریعت محسوب می شود، حتی اگر خود را مسلمان بداند مرتد شمرده شده احکام مرتد بر او جاری می شود . برای نمونه مولوی نمی تواند بگوید: ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید / معشوق همین جا است بیابید بیابید!!

... نو جوانی که والدینش یا یکی از آنها مسلمان بوده اند پس از بلوغ آزاد نیست تا دینی غیر از اسلام اختیار کند ، اگر به هر دلیلی اسلام اختیار نکرد احکام مرتد ملی (اعدام برای پسر و حبس ابد با اعمال شاقه برای دختر) در باره او جاری می شود. تا شاید اکبر گنجی اندکی شرم کند و اینهمه دورغهای رنگارنگ به هم نیندازد.

... اهل ذمه یعنی مسیحیان، یهودیان، و زرتشتیان که قرار داد ذمه را پذیرفته اند آزاد نیستند که فرزندانشان را بگونه ای تربیت کنند که به دین پدرانیشان گردن نهند « لا اکره فی الدین !!» بلکه موظف اند فرزندانشان را آزاد بگذارند تا خود راهشان را انتخاب کنند و واضح است که طریقه ی منطبق بر فطرت یعنی اسلام را انتخاب خواهند کرد . به این می گویند آزادی دینی و دموکراسی به شیوه ی اسلامی!!

... اهل ذمه آزاد نیستند دین خود را تبلیغ و ترویج کنند و عقاید مسلمانات را سست کنند . انتشار آرای آنها مصداق ضلالت و ممنوع است . ولی مسلمانات آزادند هر اندازه دلشان خواست در شیپورهای تبلیغاتی بدمند!!

...از دید گاه اسلام غیر مسلمانات اعم از اینکه اهل کتاب باشند که حاضر به قبول شرایط ذمه نشده باشند یا غیر مسلماناتی که با حکومت اسلامی حاضر به انعقاد معاهده نشده باشند « کافر حربی » محسوب می شوند واجب است اسلام بر ایشان عرضه شود ، اگر نپذیرفتند با ایشان جهاد می شود (تا کشته شوند و زمین به خونشان رنگین شود).

.... به هر حال آزادی عقیده و مذهب در اسلام تقریبا منتفی است .. پایان سخنان محسن کدیور

جا دارد که در اینجا یادی هم از شیخ فضل الله نوری به میان آوریم که مشروطه خواهان ریسمان به گردنش انداختند و بردارش کشیدند، روانشان شاد و نامشان همواره در تاریخ ایران گرامی باد، این شهید راه اسلام بر قانون اساسی مشروطه چنین خرده گرفته است: « ..قانون اساسی چه معنی دارد؟ قانون اساسی ما مسلمانات همان اسلام است و اعتبار به اکثریت آرا حرام تشریعی و بدعت در دین است ... یکی از مواد آن ضلالت نامه ملعون که مسمی به قانون اساسی است اینست که افراد مملکت متساوی الحقوقند. ای بی شرف، ای بی غیرت،

ببین صاحب شرع برای اینکه تو منتبح به اسلامی برای تو شرف مقرر فرموده و امتیاز داد تو را. تو از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمی و یهودی برابر و برادر باشم...!!» . این است اسلام ناب محمدی ، نه آن اسلامی که خمینی در نوفل لوشاتو نشان می داد، و امروز اکبر گنجی در اروپا و آمریکا نشان می دهد تا یکباردیگر خرد باختگان زود باور را به دام بیندازد. می پرسید پس چرا آن روز خمینی دروغ می گفت و امروز اکبر گنجی دروغ می گوید؟؟ می گویم برای که بنیاد این دین بر شالوده ی دروغ بنا گردیده است، خود الله که سنگ زیر بنای اسلام است به خود می بالد که در زیر آفتاب هیچ باشند ای نمی تواند در بکار بردن مکر از او پیشدستی کند!! . برای نمونه در آیه 30 سوره انفال می فرماید: « ای رسول ما به یاد آر وقتی را که کافران با تو مکر کردند تا تو را از مقصد خود که تبلیغ دین الله ست بازدارند یا به قتل رسانند یا از شهر خود بیرون کنند. اگر آنها با تو مکر کردند الله هم با آنها مکر می کند و الله بهتر از هر کس مکر تواند کرد» . در آیه ی 54 سوره ی عمران می گوید: و مکر کردند و مکر کرد خدا و خدا است بهترین مکرکنندگان.

ناتوانی همواره خاستگاه مکر و فریب بوده است ، کسی که در پایگاه توانمندی باشد دروغ نمی گوید و مکر به کار نمی برد ، پیامبر اسلام هنگامی که هنوز توان آن نداشت که دگر اندیشان را از سر راه خود بردارد، در سوره ی الکافرون می گوید : **بگو ای کافران، من آن خدایی را که شما می پرستید نمی پرستم و شما هم خدای مرا نمی پرستید، پس دین شما برای شما باشد و دین من برای من.** این شکیبایی تا سالهای نخست کوچ به مدینه هم ادامه دارد، پیامبر هنوز امیدوار است که یهودیان مدینه را که از توان مالی بالایی برخوردار بودند به اسلام بیاورد ولی هنگامی که به روشنی دانسته شد که یهودیان مدینه تن به پذیرش اسلام نخواهند داد، آنگاه آهنگ آیه ها دگرگون شد و چشم جهانیان به آیه ی هشتاد پنج سوره عمران روشن گردید که : **...هرکس دینی غیر از اسلام اختیار کند هر گز از وی پذیرفته نیست!!**

و آیه ی 29 سوره توبه جایگاه اقلیت های دینی را در اسلام نمایان ساخت که : **ای اهل ایمان، با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را که خدا رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین اسلام نمی گروند کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت تواضع به اسلام جزیه دهند.**

آیا می توان پذیرفت که آن آزادگی و این زورگویی هر دو از یک سرچشمه بر آمده و بالیده باشند؟؟ آیا این سخن درست نیست که الله و رسول او در مکه دروغ می گفتند تا نیرو گرد آورند، و هنگامی که نیروی بسنده بدست آمد نیازی به پرده پوشی ندیدند و سخن آنچنان گفتند که آرمان دیرینه شان بود؟؟
ادامه دارد